

اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ
اَلْسَّلَامُ عَلٰى مَوْلَانَا

وَصِيٌّ رَّسُوْلٍ
رَّبِّ الْعَالَمِيْنَ

نگاهی گذرا به زندگی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام



شناخت مختصری از زندگانی امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) در سیزدهم رجب سال ۳۰ عام الفیل در کعبه به دنیا آمد^۱ مادرش فاطمه بنت اسد و پدرش ابوطالب^۲ بود.

امیرمؤمنان ده سال پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیده به جهان گشود و در حوادث تاریخ اسلام، همواره در کنار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قرار داشت و پس از درگذشت آن حضرت نیز سی سال زندگی نمود، می‌توان مجموع عمر شصت و سه ساله او را، به پنج دوره زیر تقسیم نمود:

۱. از ولادت تا بعثت پیامبر اسلام،
۲. از بعثت تا هجرت پیامبر به مدینه،
۳. از هجرت تا درگذشت پیامبر اسلام،
۴. از رحلت پیامبر اسلام تا آغاز خلافت آن حضرت،
۵. دوران خلافت آن بزرگوار.

از ولادت تا بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله):

زمانی که امام علی (علیه السلام) دیده به جهان گشود، بیش از سی سال از عمر پیامبر نگذشته بود و پیامبر در چهل سالگی به رسالت مبعوث گردید، بنابراین امام علی (علیه السلام) در موقع بعثت پیامبر، بیش از ده سال نداشت. یک سال، قحطی بزرگی در مکه رخ داد. در آن زمان ابوطالب عموی پیامبر، دارای عائله زیاد و هزینه سنگینی بود. حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به عموی دیگر خود «عباس» که از ثروتمندترین افراد بنی هاشم بود، پیشنهاد کرد که هر کدام از ما یکی از فرزندان ابوطالب را به خانه خود ببریم تا فشار مالی ابوطالب کم شود، عباس موافقت کرد و هر دو نزد ابوطالب رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند.

ابوطالب با این پیشنهاد موافقت کرد. در نتیجه، عباس؛ «جعفر» و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله)؛ «علی» را به خانه خود برد. امام علی (علیه السلام) همچنان در خانه آن حضرت بود تا آن که خداوند، او را به نبوت مبعوث فرمود و امام علی (علیه السلام) او را تصدیق کرد و از او پیروی نمود.^۳

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پس از گرفتن علی (علیه السلام) فرمود: همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید.^۴

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) پیش از آن که به رسالت مبعوث شود، سالی یک ماه درغار حراء به عبادت می‌پرداخت^۵ قرائن نشان می‌دهد که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) با عنایت شدیدی که نسبت به علی (علیه السلام) داشت، او را در آن یک ماه همراه خود به حراء می‌برد. وقتی که فرشته وحی برای نخستین بار در همان غار بر

۱ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹؛ ابوالفرج، سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۰؛ مؤمن شیلنجی، نورالابصار فی مناقب آل البيت النبوی المختار، ص ۷۶؛ آیت الله شیخ محمدعلی غروی اردوبادی، کتاب مستقلی به نام «علی و لید الکعبه» درباره اثبات تواتر ولادت علی در کعبه از نظر محدثان، نسب شناسان، مورخان و شعراء تألیف کرده است.

۲ - این که آیا نام پدر علی (علیه السلام) عمران، و کنیه او ابوطالب بود، یا این که استثنائاً نام او همان کنیه او بود و یا این که نام او عبدمناف بود، مورد اختلاف است. جمال الدین أحمد بن عتبّه، رجال نویسنده شیعی (۸۲۸ هـ) نظریه سوم را صحیح می‌داند. (عمده الطالب فی أنساب آل ابی طالب، ص ۲۰ و ۲۱).

۳ - به مأخذ زیر مراجعه کنید: ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۸. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقاء، ابراهیم الأبیاری، وعبدالحفیظ شلبی، ج ۱، ص ۲۶۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، ج ۲، ص ۲۱۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۴ - ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۵.

۵ - حراء کوهی است در سمت شمال مکه و غار حراء در قله این کوه قرار گرفته است.

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی(علیه السلام) در کنار آن حضرت بود. امام علی(علیه السلام) در خطبه «قاصعه» به این دوران اشاره می‌کنند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد:

«در کتب صحاح روایت شده است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی(علیه السلام) در کنار پیامبر اسلام بود»^۱.

از بعثت تا هجرت پیامبر:

در این دوران حضرت علی علیه‌السلام سیزده ساله بودند، نخستین افتخار علی(علیه السلام) در این دوران، پیشگام بودن وی در پذیرفتن اسلام و یا به عبارت صحیح‌تر، ابراز و اظهار اسلام دیرینه خویش است، زیرا علی(علیه السلام) از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز آلوده به بت‌پرستی نبود.^۲

پیشگام بودن در پذیرفتن اسلام، ارزشی است که قرآن مجید روی آن تکیه کرده و صریحاً اعلام نموده است که کسانی که در گرایش به اسلام پیشگام بوده‌اند، در پیشگاه خدا ارزش والایی دارند، آن‌جا که می‌فرماید: «و پیشگامان پیشگام، آنان مقربانند»^۳.

دلایل پیشگامی امام علی(علیه السلام) در اسلام:

الف. پیش از همه، خود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به پیشقدم بودن امام علی(علیه السلام) تصریح کرده و در میان جمعی از یاران خود فرمود: «نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض (کوثر) ملاقات می‌کند پیشقدم‌ترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب است»^۴.

ب. دانشمندان و محدثان نقل می‌کنند:

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی(علیه السلام) فردای آن روز (سه شنبه) با او نماز خواند.^۵

ج. امام در خطبه «قاصعه» می‌فرماید:

«آن روز، اسلام جز به خانه پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنیدم»^۶.

د. امام در جای دیگر از سبقت خود در اسلام چنین یاد می‌کند:

«خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت و پیام تو را شنید و به دعوت پیامبر پاسخ گفت و پیش از من جز پیامبر اسلام کسی نماز نگذارد»^۷.

۱ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

۲ - اخطب خوارزم، المناقب، ص ۱۸.

۳ - والسابقون السابقون * أولئك المقربون (واقعه: ۱۱۰).

۴ - أولکم وروداً علی الحوض أولکم اسلاماً علی بن ابی طالب: ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۳، ص ۲۸ و چندین حدیث مشابه دیگر. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۳، ص ۲۲۹. با همین مضمون: الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و إعداد: عبدالرحمن المرعشی، ج ۳، ص ۱۷.

۵ - استنبی النبی یوم الإثنين و صلی علی یوم الثلاثاء. (ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۳، ص ۳۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷). این حدیث را حاکم نیشابوری از دو طریق به صورت «نَبَّیَ رسول الله ...» و «وَحَى رسول الله یوم الإثنين...» نقل کرده است. (المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و إعداد: عبدالرحمن المرعشی، ج ۳، ص ۱۱۲).

۶ - و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله(صلی الله علیه وآله) و خدیجه و انا ثالثهما، أری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه، (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲).

۷ - اللهم انی اول من اناب، و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله(صلی الله علیه وآله) بالصلوه. (همان کتاب، خطبه ۱۳۱)

هـ . علی (علیه السلام) می‌فرمود:

«من بنده خدا و برادر پیامبر و صدیق اکبرم، این سخن را پس از من جز دروغ گوی افتراء ساز، نمی‌گویند، من هفت سال پیش از مردم، با رسول خدا نماز گزاردم».^۱

و . عقیف بن قیس کندی می‌گوید:

من در زمان جاهلیت، بازرگان عطر بودم. در یکی از سفرهای تجارتي وارد مکه شدم و مهمان عباس یکی از بازرگانان بزرگ مکه شدم، در یکی از روزها در مسجد الحرام در کنار عباس نشسته بودم، در این هنگام که خورشید به اوج رسیده بود، جوانی به مسجد در آمد که صورتش همچون قرص ماه نورانی بود، نگاهی به آسمان کرد و سپس رو به کعبه ایستاد و شروع به خواندن نماز کرد، چیزی نگذشت که نوجوانی خوش سیما به وی پیوست و در سمت راست او ایستاد. سپس زنی که خود را پوشانده بود، آمد و در پشت سر آن دو نفر قرار گرفت و هر سه با هم مشغول نماز و رکوع و سجود شدند. من از دیدن این منظره که در مرکز بت پرستان، سه نفر آیین دیگری غیر از مرام بت پرستی را برگزیده‌اند در شگفت ماندم، رو به عباس کرده و گفتم: حادثه بزرگی است! او نیز این جمله را تکرار کرد و افزود: آیا این سه نفر را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: نخستین کسی که وارد شد و جلوتر از هر دو نفر ایستاد، برادرزاده من محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) و دومین فرد، برادرزاده دیگر من علی بن ابی طالب (علیه السلام) و سومین شخص همسر محمد است و او مدعی است که آیین وی از طرف خداوند نازل شده است و اکنون در روی زمین، جز این سه نفر کسی از این دین پیروی نمی‌کند.^۲

پیامبر اسلام به مدت سه سال، از دعوت عمومی خودداری می‌ورزید و تنها در تماس‌های خصوصی با افرادی که زمینه پذیرش را در آنها احساس می‌کرد، آنها را به اسلام دعوت می‌کرد. پس از سه سال فرشته وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر، دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید. فرمان خدا چنین بود:

«بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده و پر و بال [مهر و مودت] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، فرو گستر، پس اگر با تو از در مخالفت وارد شوند، بگو من از کارهای (بد) شما بیزارم».^۳

پیامبر صلوات الله علیه مهمانی گرفتند، پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد:

«هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آن چه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟»

او این جمله را گفت و مقداری مکث نمود تا ببیند کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می‌دهد؟ در این موقع سکوتی مطلق آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حکومت می‌کرد و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند.

ناگهان امام علی (علیه السلام) که سن او در آن روز از چهارده سال تجاوز نمی‌کرد،^۴ سکوت را درهم شکست و برخاست و رو به پیامبر کرد و گفت:

۱ - انا عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق اکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مقتری، صلیت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنین. (طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷. با همین مضمون در کتاب: المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و إعداد عبدالرحمن المرعشی، ج ۳، ص ۱۱۲).

۲ - به مأخذ زیرنگاه کنید: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۳، ص ۲۲۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۲۱۲ (با اندکی اختلاف در الفاظ). ابن ابی الحدید در همان کتاب این قضیه را از قول عبدالله بن مسعود نیز نقل کرده است که او نیز در سفر به مکه، شاهد چنین صحنه ای بوده است.

۳ - وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرَأْيِ مِمَّا تَعْمَلُونَ (شعرا: ۲۱۴-۲۱۶).

۴ - در مورد سن علی (علیه السلام) هنگام اسلام آوردن و نیز هنگام اعلام حمایت از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۴، ۲۳۵؛ کلینی، الروضة، ص ۳۳۹، حدیث ۵۳۶.

«ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم»، سپس دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علی(علیه السلام) بنشیند. بار دیگر پیامبر گفتار خود را تکرار نمود، باز علی برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه سوم که مانند دفعات پیشین، کسی جز علی بر نخاست و تنها او بود که به پا خاست و پشتیبانی خود را از هدف مقدس پیامبر اعلام کرد، در این موقع پیامبر(صلی الله علیه و آله) دست خود را بر دست علی زد و جمله تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی بیان نمود فرمود: «هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است»^۱.

فداکاری بزرگ امام علی علیه السلام:

در سال سیزدهم بعثت، به دنبال انعقاد پیمان عقبه دوم و نقشه شوم قریشیان که قرآن به آن اینگونه اشاره می‌کند: «به یادآور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند و یا [از مکه] خارج سازند. آنها چاره می‌اندیشیدند و نیرنگ می‌زدند و خداوند هم تدبیر می‌کرد و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است»^۲، فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور الهی را ابلاغ کرد که پیامبر شهر مکه را به عزم یثرب ترک کند.

پیامبر نقشه سران قریش را با علی در میان گذاشت و فرمود: امشب در بستر من بخواب و آن پارچه سبزی را که من هر شب بر روی خود می‌کشیدم، بر روی خود بکش تا تصور کنند که من در بستر خفته‌ام (مرا تعقیب نکنند). علی(علیه السلام) به این ترتیب عمل کرد، مأموران قریش از سرِ شب خانه پیامبر را محاصره کردند و بامداد که با شمشیرهای برهنه به خانه هجوم بردند، علی(علیه السلام) از بستر بلند شد. آنان که نقشه خود را تا آن لحظه صددرصد دقیق و موفق می‌پنداشتند، با دیدن علی سخت برآشفند و به او گفتند: محمد کجاست؟ علی فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ کاری کردید که او ناچار شد خانه را ترک کند. در این هنگام به سوی علی(علیه السلام) یورش بردند و به نقل «طبری» او را آزدند و آن گاه وی را به سوی مسجدالحرام کشیدند و پس از بازداشت مختصری، او را آزاد ساختند و در سمت مدینه به تعقیب پیامبر پرداختند، در حالی که پیامبر در غار «ثور» پنهان شده بود.^۳ قرآن مجید این فداکاری بزرگ علی(علیه السلام) را در تاریخ جاودانگی بخشیده و طی آیه‌ای او را از کسانی معرفی می‌کند که در راه خدا جان خود را فدا می‌کنند:

«بعضی از مردم [همچون علی در «لیلۃ المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر] جان خود را برای کسب خشنودی خدا می‌فروشدند و خداوند نسبت به بندگانِش مهربان است»^۴.

۱ - به مأخذ زیرمراجعة کنید: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۲۱۷. ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۶۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۳، ص ۲۱۱.

۲ - (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)(انفال: ۳۰).

۳ - به مأخذ زیر مراجعه کنید: ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا، ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، ج ۲، ص ۱۲۴ ۱۲۸؛ ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۲؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸؛ شیخ مفید، الإرشاد، ص ۳۰؛ الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، إعداد: عبدالرحمن المرعشی، ج ۳، ص ۴؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۲۴۴.

۴ - (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) (بقره: ۲۰۷).

از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله):

پیمان اخوت و برادری پیامبر صلوات الله علیه با امام علی علیه السلام؛ پیامبر تصمیم گرفت میان مسلمانان مهاجر و انصار، پیمان برادری منعقد سازد، به این منظور روزی در اجتماع مسلمانان به پا خاست و فرمود: «تَأَخَّوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَحَوَيْنِ»: در راه خدا، دوتا دوتا برادر شوید. آن گاه مسلمانان دو بدو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و بدین ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوارتر گردید.

پیامبر صلوات الله علیه در حالی که داستان امام علی علیه السلام را گرفته بودند، فرمودند: تو برادر من در دو جهان هستی^۱ و آن گاه بین خود و علی (علیه السلام) عقد برادری خواند^۲. این موضوع میزان عظمت و فضیلت علی (علیه السلام) را به خوبی نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که وی تا چه حد به رسول خدا نزدیک بوده است.

حضرت علی علیه السلام در جبهه‌های جنگ:

پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه، بیست و هفت «غزوه»^۳ با مشرکان و یهود و شورشیان داشت که علی (علیه السلام) در بیست و شش غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه «تبوک» به علت حساسیت شرایط که بیم آن می‌رفت منافقان در غیاب پیامبر در مرکز حکومت اسلامی دست به توطئه بزنند، به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مدینه ماند.

جنگ بدر:

جنگ بدر نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود و به همین دلیل نخستین آزمایش نظامی بین طرفین به شمار می‌رفت و از این نظر پیروزی هریک از طرفین در این جنگ بسیار مهم بود. در این جنگ بیش از نیمی از کشته‌شدگان با ضرب شمشیر علی (علیه السلام) از پای در آمدند. مرحوم شیخ مفید، سی و شش تن از کشته‌شدگان مشرکین در جنگ بدر را نام می‌برد و می‌نویسد: «راویان شیعه و سنی به اتفاق نوشته‌اند که این عده را علی بن ابی طالب (علیه السلام) شخصاً کشته است، به جز کسانی که در مورد قاتل آنان اختلاف است و یا علی در کشتن آنان با دیگران شرکت داشته است»^۴.

جنگ احد:

در این جنگ، قریش پرچمدارانی از قبیله «بنی عبدالدار» که به شجاعت معروف بودند، انتخاب کردند، ولی پس از آغاز جنگ، پرچمداران آنان یکی پس از دیگری به دست توانای علی (علیه السلام) کشته شدند و سرنگونی پی در پی پرچم، باعث ضعف و تزلزل روحی سپاه قریش گردید و افرادشان پا به فرار گذاشتند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «پرچمداران سپاه شرک در جنگ اُحُد نه نفر بودند که همه آنها به دست علی (علیه السلام) به هلاکت رسیدند»^۵.

«ابن ابی الحدید» نیز می‌نویسد: هنگامی که غالب یاران پیامبر پا به فرار نهادند، فشار دسته‌های مختلف دشمن به سوی پیامبر بالا گرفت. دسته‌ای از قبیله «بنی کنانه» و گروهی از قبیله (صلی الله علیه وسلم) بنی عبد مناه که در میان آنان چهار جنگجوی نامور به چشم می‌خورد، به سوی پیامبر یورش بردند. پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: حمله اینها را دفع کن. علی (علیه السلام) که پیاده می‌جنگید، به آن گروه که پنجاه نفر بودند، حمله کرده و آنان را متفرق ساخت. آنان

۱ - حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، إعداد: عبدالرحمن المرعشی، ج ۳، ص ۱۴.

۲ - ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۳۵.

۳ - در اصطلاح سیره نویسان، غزوه به آن رشته از نبردها می‌گویند که فرماندهی سپاه اسلام را در آن ها خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عهده داشت.

۴ - الإرشاد، ص ۳۹.

۵ - شیخ مفید، الإرشاد، ص ۴۷.

چندبار مجدداً گرد هم جمع شده و حمله کردند، باز هم علی(علیه السلام) حمله آنان را دفع کرد. در این حملات، چهار نفر قهرمان مزبور و ده نفر دیگر که نامشان در تاریخ مشخص نشده است، به دست علی(علیه السلام) کشته شدند. «جبرئیل» به رسول خدا گفت: راستی که علی(علیه السلام) مواسات می‌کند، فرشتگان از مواسات این جوان به شگفت در آمده‌اند. پیامبر فرمود: چرا چنین نباشد، او از من است و من از او هستم. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم. آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که مکرر می‌گفت: «لَا سَيْفَ إِلَّا دُؤَالْفَقَارُ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». ولی گوینده دیده نمی‌شد. از پیامبر سؤال کردند که گوینده کیست؟ فرمود جبرئیل است.^۱

جنگ احزاب (خندق):

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در مورد اقدامات بزرگ علی(علیه السلام) در جنگ احزاب، به وی فرمود: «اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت من مقایسه کنند، بر آنها برتری خواهد داشت؛ چرا که با کشته شدن عمرو، خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر آن که ذلتی در آن داخل شد و خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت».^۲

محدث معروف اهل تسنن، «حاکم نیشابوری»، گفتار پیامبر را با این تعبیر نقل کرده است: «لَمُبَارَزَه عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۳ «پیکار علی بن ابی طالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود، از اعمال امت من تا روز قیامت، حتماً افضل است».

جنگ خیبر:

در جنگ خیبر سردرد شدید رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مانع از آن شده بود که خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) در صحنه نبرد شخصاً حاضر شود و فرماندهی سپاه را برعهده بگیرد، از این رو هر روز پرچم را به دست یکی از مسلمانان می‌داد ولی آنها یکی پس از دیگری بدون اخذ نتیجه باز می‌گشتند. روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز بعد به عمر داد و هر دو نفر بدون این که پیروزی به دست آورند، به اردوگاه ارتش اسلام بازگشتند. حضرت با مشاهده این وضع فرمود: «فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید؛ کسی که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند».^۴ آن شب یاران پیامبر اسلام در این فکر بودند که فردا پیامبر، پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟ هنگامی که آفتاب طلوع کرد، سربازان ارتش اسلام دور خیمه پیامبر را گرفتند و هر کدام امیدوار بود که حضرت پرچم را به دست او دهد. در این هنگام پیامبر فرمود: علی کجاست؟ عرض کردند: به درد چشم دچار شده و به استراحت پرداخته است. پیامبر فرمود: علی را بیاورید. وقتی علی(علیه السلام) آمد، حضرت از آب دهان مبارکش به چشم او مالید و از برکت آن، ناراحتی علی(علیه السلام) بهبود یافت. آن گاه پرچم را به دست او داد. علی(علیه السلام) گفت: یا رسول الله آن قدر با آنان می‌جنگم تا اسلام بیاورند. علی(علیه السلام) رهسپار این مأموریت شد و آن قلعه محکم و مقاوم را با شجاعتی بی‌نظیر فتح نمود.

آیات سوره براءت، موقعی نازل شد که پیامبر تصمیم بر شرکت در مراسم حج نداشت، زیرا در سال پیش که سال فتح مکه بود، خانه خدا را زیارت کرده بود و تصمیم داشت در سال آینده که آن را بعدها «حَجَّةُ الْوَدَاعِ» نامیدند، شرکت کند،

۱ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۴، ص ۲۵۰-۲۵۱. خوارزمی نیز در کتاب «المناقب» صفحه ۲۲۳ روایت می‌کند که علی(علیه السلام) در جریان شورا، به این مواسات که ندای آسمانی را در پی داشت، بر اعضای شورا احتجاج کرد.

۲ - مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱۶.

۳ - المستدرک علی الصحیحین، تحقیق و اعداد: عبدالرحمن المرعشی، ج ۳، ص ۳۲.

۴ «لَا عَظِيْنٌ هَذِهِ الرَّايَةُ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ». «ابن عبدالبر» گفتار پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را به این صورت نقل کرده است: «لَا عَظِيْنٌ الرَّايَةُ رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ لَيْسَ بِفَرَارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ» (الإستيعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۳۶).

از این جهت ناگزیر بود کسی را برای ابلاغ پیام‌های الهی انتخاب کند. بدین منظور نخست ابوبکر را به حضور طلبید و قسمتی از آیات آغاز سوره براءت را به او آموخت و او را با چهل تن روانه مکه ساخت، تا در روز عید قربان، این آیات را بر آنان فرو خولند. ابوبکر راه مکه را در پیش گرفت که ناگهان وحی الهی نازل گردید و به پیامبر دستور داد که این پیام‌ها را، باید خود پیامبر و یا کسی که از او است، به مردم برساند و غیر از این دو نفر، کسی برای این کار صلاحیت ندارد.

پیامبر صلوات الله علیه، علی (علیه السلام) را احضار نمود و به او فرمان داد که راه مکه را در پیش گیرد و ابوبکر را در راه دریابد و آیات را از او بگیرد و به او بگوید که وحی الهی پیامبر را مأمور ساخته است که این آیات را یا خود پیامبر و یا فردی که از او است باید برای مردم بخواند، از این جهت انجام این کار به من محول شده است.

علی (علیه السلام) با «جابر» و گروهی از یاران رسول خدا، درحالی که بر شتر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) سوار شده بود، راه مکه را در پیش گرفت و سخن پیامبر را به ابوبکر رسانید. او نیز آیات را به علی (علیه السلام) تسلیم نمود. علی (علیه السلام) وارد مکه شد و روز دهم ذی الحجه بالای جمره عقبه، با ندایی رسا، آیات نخست سوره براءت را قرائت نمود و خطابه چهار ماده‌ای پیامبر را با صدای بلند به گوش تمام شرکت کنندگان رسانید.^۱ با این پیام، همه مشرکان فهمیدند که تنها چهار ماه مهلت دارند که تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن سازند. آیات قرآن و خطابه پیامبر تأثیر عجیبی در افکار مشرکین بخشید و هنوز چهار ماه سپری نشده بود که آنان دسته دسته رو به آیین توحید آوردند و سال دهم هجرت به آخر نرسیده بود که شرک در حجاز، ریشه کن گردید. هنگامی که ابوبکر از عزل خود آگاه شد، با ناراحتی خاصی به مدینه بازگشت و به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و زبان به گله گشود و گفت: مرا برای این کار (ابلاغ آیات الهی و خواندن خطابه) لایق و شایسته دیدی، ولی چیزی نگذشت مرا از این مقام عزل و برکنار نمودی، آیا در این مورد فرمانی از خدا رسید؟

پیامبر در پاسخ فرمود: پیک الهی در رسید و گفت جز من و یا کسی که از خود من است، شخص دیگری برای این کار صلاحیت ندارد.^{۲،۳}

فعالیت های علمی و حل مشکلات قضائی و فقهی امت

۱- جمع آوری قرآن

امام علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، طبق وصیت آن حضرت، به جمع آوری قرآن همت گماشت و آن را برای حفظ از هرگونه دگرگونی گرد آورد. آن حضرت سوگند یاد کرد که جز برای نماز، رداء بر دوش نگیرد مگر آنگاه که قرآن را فراهم آورد. سه روز از خانه بیرون نیامد تا قرآن را جمع کرد و آن، نخستین مصحفی بود که مجموع قرآن در آن فراهم آمد.^۴

ایشان، قرآن را به ترتیب نزول گرد آورد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را مرقوم فرمود و منسوخ را مقدم بر ناسخ قرار داد و مکی‌ها و مدنی‌ها را نیز مشخص کرد (طبعاً خارج از متن قرآن). تأویل برخی از آیات و تفسیر آنها را به تفصیل نوشت. همچنین شأن نزول آیات و اوقات نزول آنها را تعیین کرد و عام و خاص و کیفیت قرائت را بیان کرد.^۵

۱ - خطابه چهار ماده ای بدین قرار بود: الف. الغای پیمان مشرکان؛ ب. عدم حق شرکت آن‌ها در مراسم حج؛ ج. ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رائج بود؛ د. ممنوع بودن ورود مشرکان به مسجدالحرام.

۲ - لا یؤدی عنک إلا أنت او رجل منك (مفید، الإرشاد، ص ۳۷).

۳ - مفید، همان؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۱، ص ۲۶۶.

۴ - ابن ندیم، محمد بن إسحاق، الفهرست، ص ۴۱، ۴۲.

۵ - محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۵۲۲۷؛ دکتر محمود رامیار، تاریخ قرآن، ص ۳۷۱۳۷۲؛ دکتر سید محمد باقر حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۳۸۷۳۹۰.

۲- تربیت شاگردان برجسته

الف. عبدالله بن عباس مفسر نامدار قرآن، ابن عباس که به خاطر علم و دانش فراوانش «بحر»^۱، «حَبْرُ الْعَرَب»^۲ و «حَبْرُ الْأُمَّة»^۳ و ترجمان القرآن^۴ لقب گرفته و در کتب حدیث، تعداد هزار و ششصد و شصت حدیث از او نقل شده^۵، شاگرد امام بود.^۶

ابن عباس در علم تفسیر، از محضر آن حضرت بهره‌های فراوانی برد. او خود می‌گفت: آن چه از تفسیر قرآن دریافتم، از علی بن ابی طالب بود.^۷

ب. میثم تمار

میثم تمار از اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) بود. او در پرتو بهره‌مندی از علم و دانش ولایتی امیرمؤمنان، از اجل‌ها و بلاها و حوادث آینده خبر داشت.^۸ پیشگویی او از شهادتش مشهور است. او نیز در تفسیر، شاگرد امام علی (علیه السلام) بود.

ج. کمیل بن زیاد

کمیل از شیعیان خاص و رازدار امیرمؤمنان (علیه السلام) بود^۹ امام دعای مشهور کمیل را به او یاد داد^{۱۰} و به نام او مشهور شد که دعایی دارای مضامین عالی و عرفانی و بسیار آموزنده و انسان‌ساز است.

۳- پاسخ گویی به پرسش‌های دانشمندان یهود و نصارا:

طبق روایت مسند صدوق، پس از رحلت پیامبر، جاثلیق^{۱۱} همراه صد نفر از مسیحیان وارد مدینه شد و سؤالاتی از ابوبکر کرد که او نتوانست پاسخ دهد، آن گاه او را به حضور امام علی (علیه السلام) راهنمایی کرد و حضرت به پرسش‌های او پاسخ داد. از جمله پرسش‌های او این بود: وجه (صورت) پروردگار متعال کجا است؟ در این هنگام علی (علیه السلام) هیزمی خواست و آتشی روشن کرد و از جاثلیق پرسید: وجه این آتش کجا است؟ او پاسخ داد: از هر طرف که نگاه کنی، وجه آن است! علی (علیه السلام) فرمود: با این که این آتش ساخته و محصول دست بشر است، صورت مشخصی ندارد، پس خالق آن، که شباهتی به آن ندارد، وجه ندارد. آن گاه امام این آیه را خواند: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...^{۱۲}

جاثلیق پرسید: پروردگار کجاست؟ و کجا بود؟ علی (علیه السلام) پاسخ داد: پروردگار، مکانی ندارد، او چنان که بود، هست و چنان که هست، بود، هرگز در مکانی نبوده و از مکانی دیگر منتقل نشده است و هرگز مکان، او را دربرنگرفته است، بلکه همواره بدون حد و اندازه بوده و هست. جاثلیق تصدیق کرد و پرسید: پروردگار در دنیا است یا در

۱ - ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۳۳۲.

۲ - ابن حجر، همان، ص ۳۳۰؛ سید علیخان مدنی، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۱۰۰.

۳ - ابن حجر، همان، ص ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴.

۴ - ابن حجر، همان، ص ۳۳۲.

۵ - سید علیخان، همان، ص ۱۴۱.

۶ - سید علیخان مدنی، همان، ص ۱۰۰؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۸۳.

۷ - محمدهادی معرفت، التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، ج ۱، ص ۲۲۵.

۸ - تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۱۶.

۹ - تستری، همان، ص ۶۰۰، ۶۰۲.

۱۰ - همان، ص ۶۰۱، ۶۰۲.

۱۱ - جاثلیق (به کسر ث و لام) لفظی یونانی به معنای پیشوای عیسوی و رئیس اسقفها است و لقبی است که به علمای بزرگ مسیحی داده می‌شد، و نام شخص خاصی نیست (المنجد) و شاید معرب کاتولیک باشد.

۱۲ - بقره: ۱۱۵، و مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سمت روی کنید آن جا روی خدا ست.

آخرت؟ حضرت پاسخ داد: پروردگار ما قبل از دنیا بوده و تا ابد خواهد بود، او مدبر دنیا و آگاه به آخرت است، هرگز دنیا و آخرت، او را احاطه نمی‌کنند، اما از آن چه در دنیا یا در آخرت هست، خبر دارد. باز جاثلیق تصدیق کرد.^۱

همچنین روزی یک یهودی به طعنه به او گفت: هنوز پیامبران را دفن نکرده درباره او دچار اختلاف شدید. امام فرمود: درباره جانشینی او اختلاف کردیم نه درباره خود او. اما شما هنوز پایتان از آب دریا پس از غرق شدن فرعون در نیل و نجات بنی اسرائیل خشک نشده بود که به پیامبران گفتید: این بت پرستان، خدایی دارند، برای ما نیز خدایانی (بت‌هایی) قرار بده، موسی گفت: شما قوم نابخرد هستید.^۲

۴- تبیین حکم شرعی رویدادهای نوظهور

الف. به روایت مسند کلینی، نخستین موردی که در دوره خلافت ابوبکر پیش آمد و او نتوانست حکم شرعی را بیان کند، این بود که مردی را که شراب خورده بود، نزد او آوردند. ابوبکر از او پرسید: آیا شراب خوردی؟ او پاسخ داد: بلی! گفت: شراب حرام است، چرا آن را خوردی؟ پاسخ داد: از وقتی که من مسلمان شدم، خانه‌ام در میان قومی بود که شراب می‌خوردند و آن را حلال می‌دانستند و اگر می‌دانستم حرام است، نمی‌خوردم!

ابوبکر رو کرد به عمر و گفت: درباره این مرد چه می‌گویی؟ عمر پاسخ داد: مسئله مشکلی است، تنها ابوالحسن (علی) می‌تواند آن را حل کند. ابوبکر به غلامش دستور داد که علی را به مجلس او دعوت کند.

عمر گفت: علی در خانه خود قضاوت می‌کند. ناگزیر مرد متهم را نزد علی (علیه السلام) بردند در حالی که سلمان نیز آنها را همراهی می‌کرد. سلمان قضیه را برای حضرت نقل کرد. علی (علیه السلام) به ابوبکر گفت: این مرد را به مجالس مهاجران و انصار بفرست، تا از آنها سؤال شود که آیا کسی از آنها آیه حرمت شراب را برای این مرد خوانده است یا نه؟ اگر کسی این آیه را برای او خوانده، شهادت بدهد و اگر آیه تحریم شراب برای وی خوانده نشده، او بی‌گناه است. ابوبکر به این توصیه عمل کرد و چون هیچ کس شهادت نداد، او را آزاد کرد.

سلمان عرض کرد: ارشادشان کردی، حضرت فرمود: خواستم تأکید این آیه را درباره خودم و آنان یادآوری کنم:...أفمن یهدی إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا یهدی إلا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون^۳.

ب. روزی از ابوبکر، معنای آیه «وَفَكَهَهُ وَأَبَّأ»^۴ را پرسیدند، او اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت: «چه کنم اگر درباره کتاب خدا، آن چه را که نمی‌دانم بگویم، معنای فاکهه را می‌دانم اما مقصود از «أَبَّأ» را خدا می‌داند»، این خبر به امیرمؤمنان (علیه السلام) رسید، فرمود: سبحان الله! آیا نمی‌داند که «أَبَّأ»، همان گیاه و چراگاه است؟ و این سخن خداوند (وَفَكَهَهُ وَأَبَّأ) در واقع ستایش او از نعمت‌هایش به مخلوقات می‌باشد که غذای آنها و چهارپاهایشان را آفریده تا موجب قوام بدن آنها و ادامه حیاتشان باشد.^۵

۱ - صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، چاپ هشتم، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، ص ۱۷۷، ۳۰۹.

۲ - وقال له بعض اليهود: ما دفتنم نبیکم حتی اختلفتم فیہ! فقال (علیه السلام) له: إنما اختلفنا عنه لا فیہ، و لکنکم ما جئت أرجلکم من البحر حتی قلت لبیکم: «اجعل لنا إلهاً كما لهم إلهة فقال إنکم قوم تجهلون. (نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حکمت ۳۱۷)

۳ - یونس: ۳۵، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نشان نمی‌دهد مگر آن که خود هدایت شود، شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟

۴ - کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، ج ۷، ص ۲۴۹ و ۲۱۶۲۱۷.

۵ - عبس: ۳۱، و میوه و چراگاه. آیات ماقبل و مابعد این آیه چنین است: (أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَنْبًا وَقَضَبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدائقَ غُلْبًا وَفَكَهَهُ وَأَبَّأً مَتَاعاً لَكُمْ وَلَأَنعَمَ لَكُمْ).

۶ - مفید، الإرشاد، ص ۱۰۷.

از خلافت تا شهادت:

چگونگی بیعت با امیرمؤمنان (علیه السلام)

عثمان به دنبال فساد مالی و اداری، تصرف‌های غیرمجاز و صد در صد غیر مشروع در بیت المال و همچنین گماشتن افراد نالایق از بنی امیه و خویشان خود در رأس مناصب دولتی و بالأخره بر اثر کنار زدن افراد شایسته اعم از مهاجر و انصار و سپردن مقدرات امت اسلامی به دست بنی‌امیه، خشم مردم را برانگیخت و چون به اعتراض‌ها و درخواست‌های مکرر و مشروع مسلمانان در مورد تغییر استانداران و فرمانداران فاسد، ترتیب اثر نداد، سرانجام شورش و انقلاب برضد حکومت وی به وجود آمد و منجر به قتل او گردید و سپس مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلافت بیعت کردند. از این لحاظ حکومت علی (علیه السلام)، که پس از قتل عثمان روی کار آمد، یک حکومت انقلابی و حاصل شورش مردم بر ضد مفساد و مظالم حکومت پیشین بود.

موقعیت درخشان علی (علیه السلام)

از میان اعضای شورای شش نفری که عبارت بودند از: علی، عبدالرحمن بن عوف، عثمان، طلحه، زبیر و سعد بن وقاص، دو نفر از آنان یعنی عبدالرحمن بن عوف و عثمان از دنیا رفته بودند و در بین چهار نفر موجود، علی (علیه السلام) از همه محبوب‌تر بود و از حیث فضیلت و سابقه درخشان در اسلام، هیچ کدام از آنان به پایه او نمی‌رسیدند و همین معنا مردم را بیش‌تر به سوی علی (علیه السلام) می‌کشانید.

تا مدت‌ها امام به علت اینکه می‌دانستند حکومت کردن بعد از فساد و آلودگی دوران حکومت عثمان، بسیار مشکل است و مردم، به‌ویژه سران قوم، زیر بار اصلاحات مورد نظر او نمی‌روند و عدالت او را تحمل نمی‌کنند، از این رو وقتی که انقلابیون به امام پیشنهاد بیعت کردند، نپذیرفت. اما چون رفت و آمدها زیاد شد و درخواست‌های مصرانه مسلمانان افزایش یافت و سیل مردم خسته از مظالم پیشین و مشتاق عدالت به در خانه حضرت سرازیر گردید، امام احساس وظیفه کرد و ناگزیر بیعت مردم را پذیرفت.

امام در خطبه «شقشقیه» در زمینه استقبال پر شور مردم و نیز درباره رمز قبول خلافت سخن گفته است: «چیزی که مرا به هراس افکند، این بود که مردم همچون یال‌های کفتار، با ازدحام و تراکم، از هر طرف به سوی من هجوم آورده و مرا احاطه کردند به طوری که حسن و حسین زیر دست و پا ماندند، دو طرف جامه‌ام پاره شد و مانند گله گوسفند دور من جمع شدند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که آن جمعیت برای بیعت گرداگردم جمع شده و به یاری برخاستند و از این جهت حجت تمام شد و اگر نبود پیمانی که خداوند از علمای امت گرفته که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان سکوت نکنند، من افسار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و پایان آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم (همچنان که در دوران سه خلیفه گذشته کنار رفتم، این بار نیز کنار می‌رفتم) آن وقت (خوب) می‌فهمیدید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بزر، بی ارزش‌تر است.»^۲

نبرد در سه جنگ:

خلافت و زمام‌داری علی (علیه السلام) که سراسر عدل و دادگری و احیای سنت‌های اصیل اسلامی بود، بر گروهی سخت و گران آمد که سرانجام به نبردهای سه گانه با «ناکین»، «قاسطین» و «مارقین» منجر گردید.

۱ - متن سخنان امام «وُطِئَ الحِسان» است که احتمالاً به معنای حسن و حسین است ولی برخی، حسن را انگشت ابهام پا معنا کرده اند. ر.ک به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۲۰۰.

۲ - صبحی صالح، همان کتاب، خطبه ۳.

نبرد با ناکثین

نبرد با ناکثین (پیمان شکنان) از این جهت رخ داد که طلحه و زبیر که با علی بیعت کرده بودند، تقاضای فرمانروایی بصره و کوفه را داشتند، ولی امام با درخواست آنان موافقت نکرد. آن دو، به بهانه این که قصد عمره دارند، مدینه را به عزم مکه ترک کردند و در آن جا با استفاده از بیت المال غارت شده توسط امویان، ارتشی تشکیل داده، همراه عائشه به بهانه خونخواهی عثمان، رهسپار بصره شدند و آن جا را تصرف نمودند. امام علی (علیه السلام) مدینه را به عزم سرکوبی آنان ترک گفت و در نزدیکی بصره نبرد شدیدی رخ داد که با پیروزی امام علی (علیه السلام) و شکست ناکثین پایان یافت و این همان جنگ جمل است که در تاریخ برای خود سرگذشت گسترده‌ای دارد. این نبرد در سال ۳۶ هجری رخ داد.

نبرد با قاسطین

معاویه مدت‌ها قبل از خلافت امام علی (علیه السلام)، مقدمات خلافت را برای خود در شام تهیه دیده بود. وقتی امام به خلافت رسید، فرمان عزل او را صادر کرد و یک لحظه نیز با ابقای او بر حکومت شام موافقت نکرد. نتیجه این اختلاف آن شد که سپاه عراق و شام در سرزمینی به نام «صفین» به نبرد پرداختند و می‌رفت که سپاه امام علی (علیه السلام) پیروز شود، اما معاویه با نیرنگ خاصی در میان سربازان امام علی (علیه السلام) اختلاف و شورش پدید آورد. سرانجام پس از اصرار زیاد از جانب یاران امام علی (علیه السلام)، امام ناچار تن به حکمیت ابوموسی اشعری و عمرو عاص داد که آنان درباره مصالح اسلام و مسلمین مطالعه کنند و نظر خود را اعلام دارند. فشار روی امیرمؤمنان جهت پذیرفتن مسئله حکمیت به پایه‌ای رسید که اگر نمی‌پذیرفت، شاید رشته حیات او گسسته می‌شد و مسلمانان با بحران شدیدی رو به رو می‌شدند. پس از فرا رسیدن موعدی که قرار بود حکمین نظر خود را ابراز دارند، عمرو عاص، ابوموسی را فریب داد و این امر نقشه موزیانه معاویه را بر همگان آشکار ساخت. پس از ماجرای حکمیت، تعدادی از مسلمانانی که قبلاً با حضرت علی همراه بودند، برضد ایشان خروج کردند و امام را به خاطر قبول حکمیتی که خود بر وی تحمیل کرده بودند، مورد انتقاد قرار دادند. نبرد با قاسطین در سال ۳۷ هجری رخ داد.

نبرد با مارقین

مارقین، همان گروهی بودند که امام علی (علیه السلام) را وادار به پذیرش حکمیت کردند، ولی پس از چند روز از کار خود پشیمان شده خواستار نقض عهد از طرف امام شدند، اما امام علی (علیه السلام) کسی نبود که پیمان خود را بشکند و نقض عهد نماید، لذا اینان که همان خوارج می‌باشند، در برابر امام علی (علیه السلام) دست به صف آرایی زدند و در نهروان با علی (علیه السلام) به جنگ پرداختند. حضرت علی در این نبرد پیروز گشت ولی کینه‌ها در دل‌ها نهفته ماند. این نبرد در سال ۳۸ و یا به گفته برخی از مورخان در سال ۳۹ هجری رخ داد.^۱

خطوط برجسته سیره حکومتی امام علی (علیه السلام)

۱- امام علی (علیه السلام) فلسفه قبول خلافت را اجرای عدالت به ویژه از نظر اقتصادی و بهره‌مندی یکسان مردم از امکانات عمومی و مبارزه با جامعه دو قطبی معرفی می‌کند^۲ و چنان که گذشت، تأکید می‌کند که شکاف طبقاتی و پرخوری گروهی و گرسنگی گروهی دیگر، چیزی است که خداوند از علمای امت، پیمان گرفته که در برابر آن سکوت نکنند. امام در مدت خلافت خود به صورت جدی به دنبال این هدف بود و در راه اجرای عدالت تلاش‌های فراوان کرد.

۱ - در تنظیم و نگارش این بخش، علاوه بر منابعی که در پاورقی‌ها یاد شده است، از کتاب «فروغ ولایت» به قلم استاد معظم آیت الله جعفر سبحانی، استفاده شده است.

۲ - برای آگاهی بیش تر در مورد جنگ‌های سه گانه‌ای که برای امیرمؤمنان (علیه السلام) پیش آمد، رجوع شود به کتاب تاریخ اسلام، جلد دوم، تألیف مهدی پیشوایی، قم، دفتر نشر معارف.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- امام علی(علیه السلام) قدرت و منصب را «ابزاری» برای «خدمت» و «احقاق حق» و نابودی «باطل» می‌دانست^۱ و شغل و منصب دولتی و ریاست را به دیده «شکار» و «لقمه چرب» و «سفره آماده» نمی‌نگریست، بلکه آن را «امانت» می‌دانست.^۲ سراسر حکومت آن امام گواه پابندی سخت او به این نگرش بود. از این رو، از واگذاری سمت و منصب و مدیریت، به تشنگان قدرت (همچون طلحه و زبیر) خودداری کرد و به همین علت با مخالفت‌ها و توطئه‌های آنان رو به رو گردید.

۳- امیرمؤمنان(علیه السلام) در مقام خلافت، با سادگی و در نهایت سادگی زندگی می‌کرد و کارگزارانش را نیز به ساده زیستی و اعتدال در زندگی توصیه می‌کرد.^۳ بی‌توجهی آن امام به جاذبه‌های دنیا و وارستگی از دلبستگی‌های مادی، از جالب‌ترین ویژگی‌های شخصیتی او و از برجسته‌ترین نقاط سیره حکومتی آن امام است. شواهد این امر در تاریخ زندگانی درخشان او به قدری زیاد است که در این بحث فشرده نمی‌گنجد و نیازی به اثبات ندارد.

۴- معیار مورد تأکید امام علی(علیه السلام) در انتخاب کارگزاران و نمایندگان حکومت، تقوا، سابقه، توانایی مدیریت، پابندی به ارزش‌های دینی و سایر ملاک‌های شایسته سالاری بود^۴ و آن چه هرگز برای آن حضرت در انتخاب مدیران و مسؤولان، مطرح نبود، ملاک خویشاوندی و قوم‌گرایی بود. چنان که در میان ۵۱ نفر^۵ نماینده و کارگزار امام در مناطق متعدد و مأموریت‌های مختلف، چهره‌هایی از مهاجران، انصار، یمنی‌ها، نزاری‌ها، هاشمی، غیر هاشمی، عراقی، حجازی، پیر و جوان به چشم می‌خورد، اما در لیست این کارگزاران کسی به نام حسن و حسین و محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب، دختر امام) به چشم نمی‌خورد! با آن که آنان، هم از نظر سنی و هم از نظر شایستگی، امکان پذیرش مسؤولیت و مدیریت را داشتند و در مواقع خطر و جنگ نیز ایفای نقش می‌کردند، اما امام پرهیز داشت که بستگانش را در امور دولتی دخالت دهد.

۵- امام بر خلاف بسیاری از زمامداران بشری در گذشته و حال، «هدف» را توجیه‌گر «وسیله» نمی‌دانست و برای رسیدن به مقاصد خویش (که مقاصد عالی و مقدس بود)، استفاده از هر وسیله را جایز نمی‌شمرد. چنان که در پاسخ برخی از خیرخواهان که پیشنهاد کردند حضرت تقسیم یکسان بیت المال را موقتاً به تأخیر انداخته مثل معاویه به اشراف و بزرگان سهم بیش‌تری داده با جلب رضایت آنان حکومت نوپای خود را تقویت کند؛ فرمود:

آیا از من می‌خواهید که با ظلم و ستم در مورد افرادی که بر آنها حکومت می‌کنم، پیروزی را به دست آورم؟! به خدا سوگند تا دنیا دنیا است، چنین کاری نمی‌کنم، اگر مال، مال شخص من بود، به تساوی تقسیم می‌کردم در حالی که مال، مال خدا است.^۶

این، در حالی بود که دشمن او معاویه از هر ابزار مشروع و نامشروعی برای رسیدن به اهداف و مقاصد شیطانی خود استفاده می‌کرد و در این راه از هیچ کاری دریغ نداشت و گروهی (کم عقل و ساده اندیش) این را نشانه هوش و درایت معاویه و برتری او نسبت به امام، از لحاظ سیاست و هوشمندی می‌پنداشتند، از این رو امام فرمود: به خدا سوگند معاویه از من با هوش‌تر [و سیاستمدارتر] نیست، لکن او فریب کاری و فسق و فجور می‌کند و اگر زشتی دغل و فریب‌کاری نبود و اگر من به خود اجازه این گونه کارها را می‌دادم از باهوش‌ترین [و سیاستمدارترین] مردم بودم.^۷

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۲ - امام خطاب به اشعث بن قیس، حاکم آذربایجان نوشت: و انّ عملک لیس بطعمه و لکنه فی عنقک أمانة وأنت مرعی لمن فوقک. (نهج البلاغه، نامه ۵).

۳ - نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴ - نبی الله فضلعلی، نقش کارگزاران در تثبیت و تضعیف حکومت امیرالمؤمنین(علیه السلام) (پایان نامه) راهنما: مهدی پیشوایی، ص ۲۸ و ۳۲.

۵ - همان، ص ۲۰۳ و ۲۰۲.

۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۷ - همان، خطبه ۲۰۰.

۶- امیرمؤمنان در برخورد با مخالفان و دشمنانش، اصول و ضوابط را زیر پا نمی‌گذاشت و با اتکاء به قدرت، از آنها سلب آزادی نمی‌کرد مگر آن که آنان موجبات شدت عمل را فراهم می‌کردند، چنان که در ماه‌های اول خلافت امام، طلحه و زبیر که از واگذاری حکمرانی از طرف امام به خود ناامید شده بودند، به بهانه عمره، اجازه خروج از مدینه را از امام خواستند، امام با آن که می‌دانست آنان نظر توطئه در مکه را دارند (نه عمره را) با رفتن آنان موافقت کرد^۱ و پیش از خطای آنان، سلب آزادی از آن دو نکرد.

همچنین زمانی که خوارج بر اثر جهل و نادانی و کج اندیشی، بنای مخالفت با امام را گذاشتند و در بازگشت از صفین، از سپاه امام منشعب شده در نهروان اردو زدند، اما چون هنوز مخالفت آنها، مخالفت سیاسی بود و دست به عملیات نظامی و سلب امنیت نزده بودند، امام به آنان فرمود: مادام که با ما هستید و به دشمن نپیوسته‌اید از سه حق، برخوردارید و مخالفت‌های شما موجب محرومیت شما از این سه حق نمی‌شود:

الف. از ورود شما به مساجد خدا جلوگیری نمی‌کنیم، اگر در آن جا نماز بگزارید.

ب. شما را از بیت المال محروم نمی‌کنیم، مادام که دست شما در دست ما است.

ج. مادام که آغاز به جنگ با ما نکرده‌اید با شما نبرد نمی‌کنیم.^۲

۷. امیرمؤمنان با آن که کارگزاران صالح و لایق منصوب نمود، اما در عین حال رفتار و عملکرد آنان را توسط بازرسان دقیق و تیزبین زیر نظر داشت و کوچک‌ترین رفتار نادرست آنان از امام مخفی نمی‌ماند و اقدام مقتضی در مورد آنان به عمل می‌آورد. نمونه بارز آن، نامه توبیخ‌آمیز امام خطاب به عثمان بن حنیف، والی بصره است که در یک مهمانی اشرافی شرکت کرده بود.^۳ نکته ظریف در این جا این است که این حادثه در ماه‌های اول حکومت امام اتفاق افتاده است (زیرا پسر حنیف تا جنگ جمل حاکم بصره بوده و این جنگ حدود شش ماه بعد از آغاز خلافت امام رخ داد) و در این مدت، امام در مدینه سخت گرفتار و سرگرم رتق و فتق امور و سامان بخشیدن به اوضاع کشور بود که با شورش مردم و قتل عثمان دچار بی‌نظمی و نابسامانی شده بود، اما امام در اوج گرفتاری، حتی از حضور یک والی در یک مهمانی، خبر یافت و او را مورد توبیخ قرار داد.

۸. امام علی(علیه السلام) در اجرای اصول و ضوابط، قاطع بود و بدون هیچ چشم‌پوشی و سازشکاری، ضوابط را اجرا می‌کرد و حقیقت را فدای مصلحت موقت نمی‌کرد. نمونه آن، اصرار امام بر عزل معاویه از حکمرانی شام بود که از زمان خلیفه دوم و سوم بر آن منطقه حکمرانی می‌کرد. در آغاز خلافت امام که امام تصمیم بر عزل کارگزاران فاسد قبلی و نصب کارگزاران صالح کرد، برخی از سیاستمداران برجسته آن روز مانند مغیره بن شعبه (از روی شیطننت) و برخی دیگر از روی خیرخواهی و حسن نیت (مانند عبدالله بن عباس) پیشنهاد کردند که امام کارگزاران عثمان و حدائق، معاویه را برکنار نکند و این امر را تا هنگام تثبیت حکومتش به تأخیر بیندازد و فعلاً معاویه را ملزم به بیعت و همکاری با حکومت خویش کند. اما امام این پیشنهاد را با قاطعیت رد کرد و فرمود: در دینم سازشکاری نمی‌کنم و حکمرانی را از روی ریا واگذار نمی‌کنم.^۴

آن گاه در مورد معاویه فرمود: «به خدا سوگند، حتی دو روز معاویه را در حکمرانی باقی نمی‌گذارم».^۵

امام علی(علیه السلام) سرانجام پس از چهار سال و چند ماه حکومت، در شب نوزدهم رمضان سال چهارم هجری به دست عبدالرحمان بن ملجم که یکی از افراد مارقین بود، ضربت خورد و به شهادت رسید.

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲ - طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۵۳.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴ - والله لا اداهن فی دینی ولا اعطی الریاء فی امری (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۵).

۵ - طبری، همان، ج ۵، ص ۱۶۰، مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۶.